

مهدی سجادهچی در گفت‌وگو با  
اکبر نبوی در برنامه «قاف» مطرح کرد  
**ژانر اجتماعی رو به  
تابودی است**

فیلم «صبحانه با زرافه‌ها» سروش صحت مدافعان و منتقدان سرسختی دارد

# فیلمی که با عاشقش می‌شوید یا متنفر

## در «صبحانه با زرافه‌ها» با جنون یک کارگردان بالغ مواجهیم کیمیایی بازی فانتزی

فیلم اول صحت مشخصا درباره مرگ و حتی زندگی بود، در اثر دوشم از بخشش، رفاقت و دوستی حرف می‌زند. در برخی سکانس‌ها این رفاقت‌ها را شبیه به جنس رفاقت‌های کیمیایی می‌بینیم، البته از نوع فانتزی و «صحتی‌اش». صحت همچنان همانند نوشته‌هایش از ارتباط بین آدم‌ها می‌گوید و نگران روابطی است که نسل‌های مختلف با آن چالش دارند. در صبحانه با زرافه با فیلمی مواجهیم که نه شعار می‌دهد و نه خودش را دانای کل می‌داند. فیلم همراه با بازیگران و کارگردانش سرخ‌چون رفته و با همین دیوانگی زندگی کرده. قرار نیست پس از تماشای این فیلم، تماشاگر تمام اشتباهات اطرافیان را ببخشد و تبدیل به یک انسان دیگر شود اما به حتم تماشاگر پس از دیدن این فیلم، حال بهتری خواهد داشت و بیشتر به فکر فرو می‌رود. فیلم همان اندازه که می‌خنداند در بزنگاه‌ها یک ضربه، مخاطب را در یک شوک عمیق فرو می‌برد. شوکی که از جنس تحقیر مخاطب نیست و صرفا امکان و فضایی است برای اندیشیدن او. شخصیت‌های اصلی صبحانه با زرافه‌ها، دارای شناسنامه و هویت هستند و همین ویژگی است که مخاطب را پس از پایان فیلم هم با شخصیت‌ها همراه می‌کند. یکی دیگر از نکات قابل توجه فیلم جسارت بالای کارگردان در حذف و اضافه شخصیت‌ها در طول زمان فیلم است. استفاده ۲۰ دقیقه‌ای از یک پیمان جمشیدی ساکت و خوابنده در هر فیلمی نیاز به ریسک و جسارت دارد. صحت همین کار را در بخش پایانی فیلم با بهرام رادان می‌کند. نتیجه هر دو ریسک، مثبت است. صبحانه با زرافه‌ها احتمالاً گیشه موفق خواهد داشت و قابل اعتنایی در کارنامه کاری سروش صحت خواهد بود. حال دیگر همه با مشخصات سینمایی صحت آشنا شده‌اند، سینمایی که تلفیقی از جنون و نبوغ است.

سیدمهدی موسوی تبار  
دبیر فرهنگستان آنلاین



از همان روزی که خبر ساخت فیلم سینمایی دوم سروش صحت منتشر شد و همزمان هم سریال مگه «تومو عمر چند تا بهاره»، مشخص بود که انتظار و اشتیاق زیادی برای تماشای اثر دوم صحت وجود داشت. انتشار اولین عکس‌ها و اطلاعات از صبحانه با زرافه‌ها که نشان می‌داد هورتن شکبیا، پیمان جمشیدی و بهرام رادان در آن حضور دارند، این علاقه و کنجکاوی را به مراتب بیشتر می‌کرد. پس از اعلام اسامی فیلم‌های جشنواره چهل و دوم مشخص شد که یکی از مهم‌ترین فیلم‌های این دوره، دومین ساخته سروش صحت است. استقبال مردم و اهالی رسانه از این فیلم نشان داد که صحت به تعریف نسبتاً کامل و جامعی از سینمای خودش رسیده است. در «صبحانه با من برقص» خودش را به درستی معرفی کرد و در صبحانه با زرافه‌ها به بلوغ رسید. صحنه ابتدایی فیلم را با زرافه در سریال مگه تومو عمر... دیده‌ام؛ چند نفر کنار هم ایستاده‌اند و موزیک قدیمی هم پخش می‌شود. صحت با انتخاب چند بازیگر مرد این ریسک را برای خودش خریده که در فیلمش پرچسب مردانه نبخورد. تماشای فیلم تا انتها این اتهام را تقویت می‌کند اما آنچه در این فیلم به روشنی دیده می‌شود، وجود یک عاطفه انسانی و نگاه زنانه در بین ارتباطات افراد است. آنچه صبحانه با زرافه‌ها را ویژه می‌کند، نه بازی‌های درخشان بازیگرانش است و نه کارگردانی سرخه سروش صحت. ویژگی اصلی این فیلم جهانی است که توسط کارگردان ساخته شده و از طرف مخاطب به سرعت و عمیقاً پذیرفته می‌شود. اگر

## یک وس اندرسون ایرانی تمام عیار

از سریال «شمعدونی» (۱۳۹۴) و مشخصاً با آغاز سریال «لیسانسه‌ها» (۱۳۹۵) به سمت آن رفته است و در دو اثر اخیر خود یعنی سریال «مگه تومو عمر چند تا بهاره» (۱۴۰۱) و فیلم صبحانه با زرافه‌ها (۱۴۰۲) در ترسیم آن به بلوغی مثال‌زدنی و نایاب رسیده است. نکته جالب توجه این است که صحت این جهان را برای روایت ایرانی‌ترین موقعیت‌ها برگزیده است. کیست که شیطنت‌های جوانانه‌اش در تعارض با مناسبات رسمی و خانوادگی ایرانی قرار نگیرد؟ فیلم هر قدر که جلوتر می‌رود در بازتابی این مؤلفه‌های پست‌مدرن قدرتمندتر می‌شود. در فیلم با فضایی ناهمگون، غیرعادی و غیرشفاف مواجه هستیم و فیلمساز به مدد یک هارمونی از پیش تعیین شده در روایت، صحنه‌پردازی، موسیقی و... مدام در حال آشنایزدایی از مفاهیمی از قبیل رفاقت، عشق و رسالت پزشکی و به یک معنای در حال پشت پازدن به «فراروایت‌ها» و به سخره گرفتن آنهاست. فیلمساز گاهی هراس و اندوه را با هم در هم می‌آمیزد و به واسطه خنده‌ای که از این هم‌آمیختگی از مخاطب می‌گیرد می‌توان از جهانی فیلم راگروتنسک هم نام نهاد. فیلم صبحانه با زرافه‌ها قطع به یقین تنها فیلم خوب جشنواره است. یگانه فیلم در خور تامل و تماشای جشنواره که هزار سرگردن از قدوقاره کوتاه برگزارکنندگان جشنواره و آثار انتخابی‌شان بالاتر است. باید در فرصتی مناسب درباره جزئیات فیلم حرف زد و اجزای آن را از مناظر گوناگون واکاوی کرد. فیلم بسیار جای بحث دارد.

آراز مطلبزاده  
منتقد



چند جوان قرار است شبی را در عروسی دوست خود بخوابند و سودای یک شب پر از بزنبوب، رقص، آواز و مست و منگی را در سر می‌پروراند اما وقتی با شکل و شمایل رسمی و خانوادگی عروسی مواجه می‌شوند، تصویر روایی‌شان از شب فروری می‌شود. اما همچنان موسوم «زدن چیزی» با آنها باقی می‌ماند. موسوم‌های که نقطه آغاز فیلم «صبحانه با زرافه‌ها» است و برساننده جهانی است جنون‌آمیز، هجوآلود و معنایزبانانه. جهانی که یک بکراند فلسفی مفصل در تاریخ اندیشه بشری دارد و باز نمود آن در ادبیات داستانی غرب همیشه واجد اهمیت مطالعاتی بوده است. جهانی که معنایش در بی‌معنایی است. یک کلان‌گفتمان مشخص وجود ندارد و گفتمان‌های خرد جریان دارند. طنز و تلخی در هم آمیخته شده است. هر چیزی، از بشقاب گرفته تا فلان اندیشه‌تائیرگذار بشری به یک اندازه استحقاق به مضحکه کشیده شدن را دارند. فراروایت‌ها سقوط می‌کنند و مفاهیم از پیش موجود مخدوش و منهدم می‌شوند. در سینما‌اعلاترین و پیراسته‌ترین شمایل این جهان را می‌توان در آثار وس اندرسون دید. جهانی موسوم به پس‌اندازرتنیه یا «پست مدرن» که سروش صحت پس

## پوچ‌گرایی و اضطراب شکم‌سیرها

میلااد جلیل‌زاده  
خبرنگار گروه فرهنگ



ما که این همه خوش و خرم هستیم، ما که پول و ماشین خوب و رفقای کول و بانمک و ویلا و آپارتمان‌های شیک و کلی باتوق باحال داریم و به هیچ قید و بندی هم زنجیر نیستیم و هر کاری دل‌مان بخواهد می‌توانیم بکنیم، ما مشکل‌مان چیست؟ ما چه دردی داریم که درباره‌اش قصه بگوییم؟ تمام مساله سروش صحت در دو فیلمی که ساخته همین بوده: خوش است عمر دریا که جاودانی نیست. فیلم‌های او انگار دغدغه بشریت را طین صورت‌بندی و بیان می‌کنند که ما اگر بمیریم که بالاخره مجبوریم بمیریم، چه کسی کورکاتین بکشد، دخترپازی کند، به شکمش ایقنر برسد و به باغ و راغ برود و خوش بگذراند؟ درد بی‌دردی آخر سر آدم را به اینجا می‌رساند که هیچ آرزویی در جهان نداشته باشد و فقط حیفش بیاید که این همه خوشی اینجایی را بگذارد و برود. باعث می‌شود در اوج بهره‌مندی از لذت‌ها، در ذات این خوشی‌ها نگاهی بیندازد و موقت بودن‌شان توی ذوقش بزند و احساس پوچی کرده و تلاش کند برای درمان‌تیر کردن همین احساس تا تبدیل به فیلمنامه و فیلم شود.

آنچه در کار سروش صحت می‌بینیم با مکتب ابزورد که جهان غرب در دهه ۶۰ میلادی و پس از جنگ دوم جهانی و آغاز جنگ سرد تجربه به وجود آمدنش را داشت، زمین تا آسمان فرق دارد. با محتوای آثار چارلز بوکوشکی هم که نوعی پوچ‌گرایی تلخ و بد رنگ بود فرق دارد. آنها مشخص است که از کجا درد آمده و به این وضعیت رسیده‌اند؛ از تو خالی درآمدن وعده‌هایی که مدرنیته از ابتدا به بشریت داده بود و قول می‌داد که بهتر از آنچه در کتاب‌های آسمانی آمده، بهشتی برای آدم‌ها روی زمین ایجاد کند. آنها به رگم تمام وعده‌های رنگارنگ مدرنیته، می‌دیدند که کار علم به اختراع مسلسل‌تاکت کشید و کار ادبیات تا فاشیسم و تهییج توده‌ها تا حد آدمکش کردن آنها پیش رفت. آن آثارشیمس پوچ‌گرایانه در حقیقت واکنشی بود به تمام دگم‌های سیاسی پیش و پس از خودش که اتفاقاً به سنت با لحنی تحقیرآمیز می‌گفتند دگماتیستی است. مساله سروش صحت اما ابتدا اینها نیست. قضیه این است که او از ابتدای راه به همان جایی رسیده که خیلی از کارگردان‌های بزرگ سینمای ایران در انتها به آن رسیدند. حتی موج نویی‌های سینمای ایران که روزگاری دردمندانه‌ترین قصه‌ها را در سینما روایت می‌کردند، وقتی پا به سن گذاشتند و دیگر همه چیز زندگی‌شان تاهین شد، وقتی دیگر نه دغدغه مالی داشتند و نه حتی دغدغه نام‌آور شدن، دیگر قصه‌ای هم نداشتند که بگویند چون با درد اجتماع فاصله‌ای نسومی پیدا کرده بودند. درد بی‌دردی چشمه هنر آنها را خشکاند و فیلم‌های آخرشان، شد آنچه که همه دیدند. سروش صحت اما از همین ابتدای راه دچار دردی دردی شده و تمام دغدغه‌اش این است که چرا همه این خوشی‌های تمام و کمال، فناپذیرند و انسان نهایتاً مجبور است بمیرد. آدم‌هایی که هنوز دست‌شان به این خوشی‌های تمام و کمال نرسیده و اگر هم در فرازهای کوتاهی از زندگی‌شان تجربه‌اش کرده‌اند، ثبات نداشته و در حد چشیدن بوده، جور دیگری به ماجرا نگاه می‌کنند. سینما برای همین آدم‌هاست. برای آنها که هنوز رویا دارند. آدم‌هایی که همه چیز زندگی‌های مادامی‌دارم نیست و درد آشنا هستند، نسبت به موضوع مرگ دو نوع موضع‌گیری دارند که هیچ کدام‌شان ربطی به جهان سینمایی سروش صحت ندارد. یا به قدری تحت فشارند که آرزوی مرگ می‌کنند و حتی ممکن است خودشان برای فرار شدن آن دست به کار شوند یا هنوز آرزوهای دارند و تا به آنها نرسیده‌اند،

نمی‌خوانند به مرگ فکر کنند. سروش صحت اما مثل کسی قصه می‌گوید که از لحاظ مادی دستش به هر کیف و حالی رسیده باشد و نگران این است که چرا آدم باید نهایتاً بمیرد و همه این کیف و حال‌ها را بگذارد و برود. مخاطبی که پای فیلم سروش صحت می‌نشیند، ممکن است در چند فراز از کار با تماشای آن کیف و حال‌ها که فیلمساز نهایتاً می‌خواهد حسرت فانی بودن‌شان را بخورد، سر ذوق بیاید و لذت ببرد اما این لذت بردن دقیقاً دلیلی دارد برعکس جهان بینی سروش صحت. سینمای سروش صحت ابداً رویاپرداز نیست بلکه خوشی‌ها را نشان می‌دهد تا به تلخی وداع با آنها برسد اما خیلی از مخاطبان که دنبال تصویر رویاهایشان می‌گردند، این خوشی‌ها را به چشم رویایی می‌بینند که کاش روزی به آن برسند، نه چیزی که فرار است با آن وداع شود. برای اینکه این تفاوت قابل لمس شود، می‌توانیم عاشقی را مثال بزنیم که در آرزوی رسیدن به محبوبش است. او وقتی در حسرت وصال است، به این فکر نمی‌کند که البته حیف، آخر سر که هر دو باید بمیریم... مخاطبی که در سینما رویاهایش را دنبال می‌کند مثل همان عاشق حسرت‌کش وصال است. سروش صحت اما مثل صاحب کهنسال یک حرمسرا به ماجرا نگاه می‌کند که حس می‌کند اگر تمام خوب‌رویان جهان را هم در دایره متعلق‌تاش جمع کند، نه فرصت بهره‌بندی از آنها را دارد، نه توانش را و برای همین افسرده است. حاصل چنین نگاهی این است که فیلمساز هر بار با عده‌ای چهره میانسال، جمع مردانه‌ای بسازد که یک مقدار از روی دست جمع‌های مردانه حمید نعمت‌الله هم کپی شده‌اند. «صبحانه با زرافه‌ها» هم نسخه‌ای دیگر از همین سازوکار است. بازی‌های حجازی فرخیلی خوب است، بازی بهرام رادان از عمده نقش‌هایش جلوتر است و پیمان جمشیدی و بیژن بنفشه‌خواه همان همیشه‌گی‌ها هستند و غیر از اینها و نام جانفاده خود سروش صحت به عنوان کارگردان، فیلم چیز دیگری ندارد که به مخاطبش بدهد. آدم‌های این جمع مردانه تا می‌توانند، زندی و بی‌خیالی و خوش‌باشی می‌کنند و آخر سر و پسرعمو که یکی فقیر است اما با پولدارها می‌چرخد و دیگری که پولدار است، هر دو می‌میرند تا همه این عشق و حال‌ها روی زمین، میان باقی انسان‌های فانی جا بمانند. همین الگو در فیلم قبلی صحت هم دیده شده بود و احتمالاً در فیلم‌های بعدی‌اش باز دیده شود. چنین فیلمی ممکن است مخاطب را بخنداند اما شادش نمی‌کند. تر دل مخاطب را نه فرص و امیدواری می‌کند، نه حس این را می‌بخشد که دغدغه‌اش بیان شد و دیگر بی‌صدا نیست. این فیلم شادی بخش نیست چون اول کلی به مخاطبش اضطراب می‌دهد و بعد در مرداب تاریک یاس و پوچی غرقش می‌کند. پوچ‌گرایی وقتی می‌تواند ارزشمند شود که در برابر فریب‌های بزرگ، جنبه آفاشگرانه پیدا کند. مثلاً فیلم «متاسفیم که دلتنگیم» کاملاً پوچ‌گراست اما فریب وعده‌های نظام سرمایه‌داری را افشا می‌کند یا بعضی آثار پوچ‌گرای دیگر، باد تکبر نژادی را سر سر مخاطب‌شان خالی می‌کنند و فریب فاشیسم افشا می‌شود؛ درحالی‌که صبحانه با زرافه‌ها در امتداد فیلم قبلی صحت، جهان را پوچ می‌بیند به این دلیل که بهشت زمینی جاودان نیست و شکم‌سیرترین آدم‌ها هم نهایتاً مجبورند بمیرند. کسی که شکم‌سیر نیست، هنوز کلی آرزو و رویا دارد، اما سروش صحت با چشم‌انداز آدم‌هایی به دنیا نگاه می‌کند که از لحاظ مادی به هر چیزی می‌خواسته‌اند رسیده‌اند و فقط بابت جاودانه نبودن زندگی و وداع ناگزیر با این داشته‌ها مضطرب می‌شوند. به همین دلیل سینمای صحت، سینمای اضطراب است نه رویا و پوچ‌انگار است نه امیدوار و نمایش این پوچی هم هیچ فریبی را در ایزه هستی افشا نمی‌کند، بلکه فقط آنچه درون ذهن راوی می‌گذرد را افشا می‌کند.